

## علل تبلیغات سوء سایت "آریانا افغانستان" علیه من؟

### ۱- دشمنی با حقیقت تاریخ استقلال:

نکته مهمی که در مدت ۱۲ سال همکاری با پورتال افغان جرمن آنلین، من دریافتم، ضدیت و دشمنی ولی احمدنوری ابیدتور، با رژیم امانی و مشروطه خواهان بود. نوری از مقالاتی که در آن بر چگونگی سقوط رژیم امانی و روی کار آمدن حبیب الله کلکانی و بعد نادرشاه در تبانی با انگلیس ها تذکری بعمل آمده می بود، بشدت بد می برد و با نویسنده آن بنای دشمنی را می گذاشت. از جمله با مقالات داکتر زمانی و داکتر کاظم و آقای ایاز نوری، یکی از امانیست های راسخ و استوار در ارتباط با سالگرد استقلال نوشته میشد و در آنها جبهات جنگ و بخصوص جبهه نادرخان مورد تحلیل قرار داده میشد، بشدت مخالفت میورزید؛ و چون خودش توان جواب دادن را نداشت و ندارد، تلاش مینمود تا از میان کسانی که محتاج کمک او بودند، شخصی را پیدا کند تا بر ضد نوشته های تاریخی رجال مذکور، چیزی بنویسد. بالاخره داکتر اکبریوسفی پرچمی (عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق) را در برابر مقالات داکتر زمانی و من، و داکتر حمید روغپرچمی (عضو کمیته مرکزی حزب وطن) را در مقابل نوشته های من، واحسان مایار را در مقابل آقای ایاز نوری و عارف عباسی را بنام مستعار (عنایت کهنسانی) در مقابل داکتر کاظم به کار انداخت، تا برخلاف مقالاتی که توطئه های انگلیس را برضد رژیم امانی افشاء میکرد و نقش پای جنرال نادرخان در این توطئه ها دیده میشد، موضع بگیرند.

داکتر یوسفی، با نگاشتن مقالاتی زیر عنوان «تحریف و جعل تاریخ جفا و اهانت به انسانیت است» در مخالفت با مقالات داکتر زمانی (بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس)، و آقای حمید روغ با نوشتن مقاله «اوغان معادل افغان = پشتون نیست»، در مخالفت با مقاله من با عنوان «نام افغان و افغانستان در متون کهن تاریخی» قلم آزمودند. البته آقای روغ پسان ترها در دفاع غیر مستقیم از حبیب الله کلکانی نیز پرداخت و لقب «عیاری از خراسان» خلیلی را در حق او با طرح کابل جزء خراسان بوده است، تانید کرد، مگر به موقع پاسخ همه این سنگ اندازی ها داده شد. بعد از آنکه این دو عضو ارشد شاخه پرچم فهمیدند که ولی احمدنوری آنها را استعمال میکند و از رهبرشان بیرک کارمل سخت متفرت است، حمید روغ ازداد ولی احمدنوری پرید، ولی داکتر یوسفی هنوز هم به میخ میزند و هم به نعل. هر قدر پله ی حقیقت گویان تاریخ در افغان جرمن آنلین سنگینی می کرد، ولی احمدنوری احساس سبکی می نمود و در صدد برآمد تا سائیتی مستقل باز نماید که هرچه نوقش بخواهد در آن نشر کند؛ اینست که سایت (آریانا افغانستان) را با کمک مالی سفیر مسعود خلیلی و دیگر هوا خواهان سلطنت بازکرد و در آن برضد عناصر و طنخواه عقده گشانی میکند.

### ۲- انتقاد از ظاهرشاه:

باری من مقاله ای در باره بیکاره گی ظاهر شاه نوشتم. و گفتم ظاهرشاه مدت چهل سال در این کشور سلطنت کرد، مگر از او بجز یک جامعه فقیر و بیسواد، و یک قانون اساسی که اقتدار خودش را تضمین میکرد، کدام چیز قابل ذکری به یادگار نمانده است. مردم میگویند ظاهرشاه غیر از همنشینی با افراد چاپلوس و شاعران متملق و بزله گو و نگهداری سگهای شکاری در کاریزمیر و رسیدگی به «پیشکش های» رحیم خان غلام بچه، به چیز دیگری علاقه نداشت و بنابراین هیچکاری در جهت رهایی مردم از فقر و گرسنگی و بیسوادی و بیماری و تأمین عدالت اجتماعی انجام نداد.

ظاهرشاه در باز گشت به وطن، در حالی که حرمسرای ارگ سلطنتی در اختیارش بود و مصارفش را مردم فقیر افغانستان از کمک های بین المللی می پرداختند، چه ضرورتی داشت تا به فروش قصرهای نمبر ۷ و ۸ در بیرون از ارگ و نیز املاک خانواده سلطنتی اقدام نماید که در آن ورثه اعلیحضرت امان الله خان و ملکه ثریا نیز ادعای ملکیت داشتند، و میخواستند سهم خود را در راه اعمار یک شفاخانه زنانه و اعمار یک پوهنتون در کابل به مصرف برسانند، قبل از تصفیه دعوا از سوی محکمه، همه را توسط داماد خود سردار ولی بفروش رسانید و از این مدرک صدها

میلیون دالر بدست آورد، و آنهمه پول را به پسران هیچکاره خود درخارج انتقال داد. به همین علت برآن شدم تا مقاله ای را که در مورد نقش سیاسی ظاهرشاه بعد از بازگشتش به وطن، نوشته و نشر کرده بودم، از آرشیف مقالات خود حذف نمایم و اعلام کنم که من از نوشتن آن پشیمانم. و منبذ بجای ظاهرشاه، از کاردانی و وطن پرستی و خدمات و شهامت داودخان خواهم نوشت و پرده از چهره متملقان و کاسه لیسان درباری برخواهم داشت که بخاطر از دست دادن امتیازات خود در دوره جمهوریّت، با بهانه ها و عناوین مختلف به مذمت از آن مرد بزرگ (داودخان) می پردازند.

### ۳- تقدیر از کارنامه های داودخان:

داودخان، یکی از شخصیت‌های ملی و سیاسی کشورما در قرن بیستم بود که با عشق به اعتلای میهن، با صداقت و پاک نفسی وطن پرستانه کمر به خدمت ملت و مملکت بست و با اخلاق اسلامی و تقوای سیاسی و شیوه کار همراه بادیپلین و تندبهای مخصوص بخودش، توانسته بود جلو فساد اداری را سد شود و کارنامه های ماندگاری از خود در عرصه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کشور بر جای گذارد که، او را از میان دولتمردان و سیاست مداران معاصر خودش و بعد از خودش یک سر و گردن بلندتر نمایان سازد.

تقدیر از کارکردهای داودخان، به حیث یک شخصیت ملی و وطن پرست، از جانب داکتر سید عبدالله کاظم و سایر رجال و شخصیت های همکار و بیرون نویس کردن مصاحبه جالب آقای عزیز فروغ در مورد پلانیها و کارنامه های شهید داودخان و استقبال من و امثال من از این مصاحبه، و تائید آقایان: قاسم باز و خان آقا سعید، و نصیبه اکرم و انجنیر نجیب داوری و فوادار سلا، و غیره رجال ملی گرا، سبب عکس العمل شدید عناصری گردید که منافع مادی و اقتصادی خود را در رژیم جمهوری داودخان از دست داده بودند. از جمله داود ملکیار (پسر خوانده میوندوال) به بهانه تردید کودتا از سوی میوندال و نشر خاطرات ملک خان عبدالرحیم زی توسط پسرش بهاء الملک و خانم ملالی نظام ظاهراً بدلیل اینکه داودخان دو مامایش (رشتیا و فرهنگ) را در نظام جمهوریّت کنار گذاشته بود، در همسویی با ولی احمدنوری و عارف عباسی و احسان مایار، هریکی شروع به شکوه و شکایت و انتقاد از داودخان کردند، که جواب هر کدام آنها داده شد و من از مجموعه مقالات خود در باره داودخان کتابی زیر نام «جایگاه داودخان در تاریخ نوین افغانستان» تألیف کردم و در پورتال افغان جرمن گذاشتم که آتش بجان ولی احمدنوری و عارف عباسی و داود ملکیار زد.

### ۴- چرا استاد خلیلی کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت؟

در جنوری ۲۰۱۵، من مقالتی زیر عنوان: «چرا استاد خلیلی کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت؟» نوشتم و در آن انگیزه و دلیل نوشتن کتاب عیاری از خراسان را، اعدام (مستوفی المماک میرزا محمد حسین خان) پدر خلیلی از سوی دولت مشروطه خواهان و شاه امان الله نشان دادم. در مجموع موضعگیری من از سوی نویسندگان و دانشمندان دیگر افغان با نگارش مقالات مستند و مستدلی حمایت شد.

بعد از نشر مقاله من، آقای ولی احمد نوری که استاد خلیلی را بخاطر مداحی های او از ظاهرشاه دوست دارد، با نام مستعار «ناصر مستجاب» در وصف شعر و شاعری استاد خلیلی مقاله ای نوشت و دوستان خود مثل آقای جلیل غنی و احسان الله مایار، را وادار کرد تا در دفاع از کتاب «عیاری از خراسان» خلیلی موضع بگیرند و مقاله بنویسند. احسان الله مایار مقاله بی زیر عنوان «به یاد تو سخنور بی همتای ملت افغان» نوشت و در آن اعتراف کرد: «من در پیشاور کتاب عیاری از خراسان را خواندم و سپس روزی به استاد خلیلی گفتم آیا بهتر نبود، شما این کتاب را بجای حبیب الله کلکانی بنام کدام شاه دیگری مینوشتید؟ و استاد خلیلی در جوابم گفت: «در میان شاهان افغانستان، من حبیب الله کلکانی را شاهی باناموس یافتم و بنابراین این کتاب را در موردش نوشتم.» و این سخن استاد خلیلی اشاره مستقیم به ظاهرشاه است که از سوی داکتر صاحب کاظم مورد سوال واقع شد و بعد طی یک مقاله مستقل مورد تحلیل و تجزیه عالمانه قرار گرفت.

من نیز مقاله تحت عنوان «آیا بچه سقو با ناموس تر از ظاهرشاه بود؟» نوشتم و در آن مثالهای متعددی از دست اندازی بچه سقو به ناموس خانواده نادرخان و شهریان کابل از قول فیض محمدکاتب نقل کردم که یکی از آن مثالها چنین است: «و روز ۲۷ حمل/۱۶ اپریل، به امر بچه سقو، بار دیگر زوجات نادرخان و برادرانش، از خانه حضرات شور بازار به ارگ آورده میشوند، «امور فوالعاده را برایشان جاری کرده، در پایان کار... با هتک پرده عصمت و خرق حجاب عفت، رخصت یافتند.» (تذکر الانقلاب، ص ۴۴۱)

و در همین مقاله متذکر شدم که: «نمیدانم اعمال فوق الذکر بچه سقو درحق نسوان خانواده نادرخان از نظر آقای مایار، ناموسداری است یا بی ناموسی؟ اگر بی ناموسی تلقی میشود باید از گفتار قبلی خود در مورد ناموس داری حبیب الله کلکانی نادم و معذرت بخواهد، در غیر آن مردم در باره اش طور دیگری فکر خواهند کرد؟ ... انسان آگاه و با وجدان باید از حقوق مظلومان دفاع کند، نه از زورمندان متجاوز و غارتگر و نوکران اجنبی. یکی از روش های دفاع از مظلومان، اظهار نفرت و انزجار از متجاوزان و چپاولگران مال و ناموس مردم است! نه اینکه بخاطر سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، از یک دزد جنایتکار و جانی، «خادم دین» یا «عیار» و «پیغمبر؟» بتراشد و آدمهای ساده ای چون جناب مایار، بدون توجه به ماهیت و هدف نوشته آن عوامفریب تاریخ، به ثنا و صفت و تمجید کسی بپردازد که از روز اول اشغال کابل تا روز فرار از ارگ، یار و یاور و سرمنشی آن دزد عفت و عصمت و غرور مردم کابل بوده است. چنین صفاتی بدون سند و مدرک معتبر، حکم نمک پاشیدن بر زخم مردم مظلوم و شرافتمند کابل را دارد و باعث آبرو ریزی خود نویسنده میگردد.»

## ۵- معرفی کتاب تذکر الانقلاب:

معرفی مفصل کتاب تذکر الانقلاب به عنوان «آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی» و بازتاب نکته هایی تکاندهنده و حزن انگیز از چشم دید های مولف آن فیض محمد کاتب هزاره در محکومیت حبیب الله کلکانی و همکاران او، نه تنها دل حقیقت جویان تاریخ را روشن کرد، بلکه چشم دشمنان نهضت امانی را که یکی از این دشمنان ولی احمدنوری است کور و او و یاران او را به تپ و تلاش و اداهت تا منفذ و مجرای پیدا کند که انتقام رسوائی های رژیم مورد تانید خلیلی را از نویسنده آن گزارش ها بگیرند.

روایتها و حکایت های که به من رسیده، بیانگر اینست که ولی احمدنوری، توسط تلفون های مکرر به سفیر مادام العمر افغانستان مسعود خلیلی پسرخلیل الله خلیلی، و نیز به شهزاده احمدشاه رجوع نموده و با ابراز اخلاص و اردتمندی به پدران آن دو، از هریکی خواهش و تمنا کرده که به او کمک پولی بنمایند تا او بخاطر دفاع از نظام سلطنت (که طومار آن نظام ۴۴ سال قبل توسط داودخان به زیاله دانی تاریخ انداخته شد) و اشعار استادخلیلی که در ستایش ظاهرشاه سروده است، سایتی را ایجاد و فعال کند. معلوم نیست که شهزاده به ولی احمدنوری چه جوابی داده، اما مسعود خلیلی که یکی از سرمایه دار ترین سفیران افغانستان است، مبلغی پول که من اندازه اش را نمیدانم و ممکن است از ده هزار دالر بیشتر باشد در اختیار ولی احمد نوری قرار داده تا سایت مورد نظر را فعال سازد. و او از آغاز سال جاری میلادی سایت (آریانا افغانستان) را فعال کرده و علیه وطن پرستان و حقیقت نویسان تاریخ شروع به پرازیف افگنی کرده است.

ولی احمدنوری، تعدادی از محافظه کاران فوسیل گونه عهد سلطنت را در ظاهرا بمنظور دفاع از سلطنت ظاهرشاه، ولی در حقیقت به هدف دفاع از استاد خلیلی بدور خود جمع نموده است تا با نشخوارکردن اشعار مداح ظاهرشاه، و ضیاء الحق و بچه سقو، به رقص و سماع پرداخته و با سرهم بندی لاطیالات خویش، من و امثال مرا که با نشر مقالات مستند خویش زیر نام (حبیب الله، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)، و نیز تکمله آن زیر عنوان «تذکر الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی»، تثت رسوائی حبیب الله کلکانی و استاد خلیلی را از بام به زیر انداخته ایم، به نوبت مورد تخریبات بیشترمانه قرار بدهند.

تا کنون ولی احمدنوری و عارف عباسی و احسان الله مایار، در همین راستا برای خاموش کردن زبان و قلم سیستانی و داکتر هاشمیان، و داکتر زمانی و داکتر سید عبدالله کاظم و آقای ایاز نوری و آقای مسعود فارانی و داکتر کاروان و دیگر ملی گرایان و روشنفکران حقیقت خواه، ناخنک زده اند و گویا مقاله نوشته اند.

این فوسیل های باقی مانده از دوران سلطنت، بجای اینکه صادقانه از ظاهرشاه دفاع نمایند، به دفاع از کسی که به ولی نعمت خود ظاهرشاه توهین کرده، و از سال ۱۹۸۳ ببعده عضویت جمعیت اسلامی و نوکری ضیاء الحق رهبر نظامی پاکستان و دشمن درجه اول افغانستان را پذیرفته است، پرداخته و کاذبانه خود را هواخواه و اخلاصمند ظاهرشاه و سلطنت و انمود میکنند.

## نشر مکرر مقاله من در سایت (به ظاهر) سلطنت طلبان (آریانا افغانستان):

ولی احمد نوری که من او را به حیث نویسنده نمی شناسم، چون توانایی فکرکردن و تسلسل منطقی یک موضوع را در نوشتن موضوع ندارد و کله اش از خلاقیت خالی، و از فتنه و توطئه پر است، به همین علت او همواره

از تراوشات فکری و قلمی همکاران پورتال سوء استفاده میکرد و من یکی از این استثمارشوندگان فکری- قلمی او بودم که بالاخره مجبور شدم، در دریچه خاص هیئت مدیره پورتال این راز را افشاء کنم و بنوسم که دیگر نمیخواهم بیش از این، ولی نوری از من سوء استفاده کند؛ و بنابراین با او قطع رابطه کردم. آقای قیس کبیر و آقای فارانی و آقای رحمن سید و محترمه صالحه و اهاب و غیره از این واقعه مطلع اند.

بنابر این عقده، ولی احمدنوری با کمک قلم و مشورت مدافعان سلطنت- خلیلی، یک مقاله مرا که در عهد اقتدار حفیظ الله امین بدستور برادر زاده اش نوشته بودم و او در آن کلمات و جملاتی را زیاد و کم کرده و بعد در روزنامه انیس به نشر رسیده، اینک نوری آنرا بایک مقدمه فاقد انسجام و منطق، توأم با استهزاء در سایت سلطنت خواهان (آریانا افغانستان) به نمایش گذاشته است. تو گویی مرا درحالت گردن زدن فرزندان خود یا ظاهرشاه گیر کرده باشد؟؟! نی آقای ولی احمدنوری، شما حتماً مرا بجای رهبران تنظیم های آدمکش ساخت پاکستان که کابل را به ویرانه مبدل ساختند و ۸۰ هزار انسان را با توپ و تانک و خمپاره نابود کردند، به اشتباه گرفته اید و یا بجای رهبران حزب دموکراتیک خلق، به اشتباه گرفته اید. من نه از قماش رهبران تنظیمها جهادی استم و نه از قمار رهبران حزب مورد حمایت شوروی!

آیا مگر نشر مقاله ای در مطبوعات آن زمان جرم شمرده میشود؟ فکرمیکنم که جرم شمرده نشود تا زمانیکه در آن مردم تشویق و ترغیب به جنگ و آشوب داخلی نشوند. اگر از نظر شما نشر مقاله در رسانه های آنزمان به معنی عضویت نویسنده در حزب برسر اقتدار است و شمولیت در یک حزب چپی، جرم پنداشته میشود، باز هم شما اشتباه میکنید، زیرا در غرب آزادی بیان و عقیده و آزادی انتخاب، ارکان اصلی دموکراسی است. آیا به نظر شما حزبی بودن، از عضویت من در هیئت رئیسه شورای انقلابی با اهمیت تر است؟ فکر میکنم از لحاظ اهمیت موضوع، با اهمیت تر نباشد. و من این موضوع را در نخستین کتاب خود بعد از اقامت در سویدن در سال ۱۹۹۵ اعتراف کرده ام و بعد هزاران کس آنرا خواندند و بر من و آن نوشته آفرین گفتند؟

صادقانه میگویم که من از ۸ ثور ۱۳۵۷ تا ۲۶ ثور ۱۳۷۱ ش، یعنی تا شبی که داکتر نجیب از قدرت کنار زده شد و به دفتر ملل متحد پناه برد و خبرش از تلویزیون پخش گردید، همواره از سوی جواسیس «خاد» تحت تعقیب بودم. و بنابراین در این مدت حتی یک شب بدون تشویش سر بر بالش خواب ننهادم. بطور مثال عرض میکنم که در سال ۱۳۵۷، روزی اسد الله امین که از شاگردان من در لیسه نادریه بود، مرا بدفتر خود خواست و پرسید: استاد آیا شما در حزب ملی غوزنگ (منسوب به داودخان) شامل هستید؟ گفتم نه خیر! او علاوه کرد که راپوری در مورد شما دیروز در مجلس رفقای ما خوانده شد که شما را عضو ملی غوزنگ و طرفدار داودخان معرفی کرده بود. برویت آن راپور میخواستند در مورد دستگیرتان تصمیم بگیرند، ولی من گفتم در این مورد تحقیق میکنم و نتیجه را به شما میگویم. اسد الله امین گفت: به نظرم بهتر است که برای رفع این اتهام، مقاله ای بنویسی و از انقلاب ثور حمایت خود را ابراز کنی در غیر آن بر اثر چنین راپورهایی بندی خواهی شد. گفتم البته که مینویسم، ولی نه تنها در غوزنگ ملی بلکه در هیچ سازمان سیاسی نبوده و نیستم. چون چاره ای جز اظهار حمایت از رویداد ثور نداشتم، مقاله نوشتم و آن را به اسدالله امین سپردم و او بعد از مطالعه جملات و کلماتی را در آن کم و زیاد نموده به روزنامه انیس فرستاد. و چند روز بعد به نشر رسید که سبب نجات من از دستگیری گردید، اما هیچگاهی از نظر جواسیس خاد بدور نبودم.

معهداً آنطور که من دیده و دانسته ام، اگر یک پرچمی یا خلقی را با جنگ سالاران تنظیمی به مقایسه بگیریم، بی انصافی خواهد بود اگر نگویم که: یک پرچمی یا یک خلقی، با همه کاستی و اشتباهات سیاسی اش، هزار بار بهتر و شریفتر از رهبران تنظیمها و مداحان درباری چون خلیلی اند. رهبر حزب اسلامی حکمتیار در آغاز نهضت روی لوجی بر روی زنان روی لوج کابل تیزاب پاشید و رهبر جمعیت اسلامی ربانی در هنگام حکومت خود، مکاتب دخترانه را فاحشه خانه نامید و فتوای مسدود کردن مکاتب دخترانه را صادر کرد، چیزی که بچه سقو نیز انجام داده بود.

خلقیها و پرچمی ها، بیش از ربانی و حکمتیار و مداحان ظاهرشاه و بچه سقو، به تعلیم و تحصیل زنان و تساوی حقوق زن با مرد و از میان بردن تفاوت های جنسیتی و قومی، تلاش داشتند. آنها نه دزد و نه غارتگر خزانه دولتی و طیارات جنگی و مهمات نظامی بودند و نه اموال شخصی و ملکیت های خصوصی مردم را بنام خود غصب کردند.

هیچ پرچمی و خلقی را کس نشان داده نمیتواند که در زمان اقتدار خویش، مثل اعضای حکومت جهادی ربانی و مقامات حکومت کرسی، دارایی های عامه و ملکیت های شخصی و کمک های جامعه بین المللی را غصب و غارت کرده باشد و بنام خود و وابستگان خود شهرک و کاخ های مجلل ساخته باشد.

مقاله ای که ولی احمدنوری، آنرا به حیث سند محکومیت من در سایت سلطنت طلبان مکرراً به نشر سپرده، یکبار در سال ۲۰۰۰ میلادی به ارتباط نقد من بر جلد دوم تاریخ غبار در جریده کاروان چاپ امریکا مطرح شد تا از وزن نقد من بر کتاب مرحوم غبار کاسته باشد و جوابش را همان وقت دادم. و بار دیگر در سال ۲۰۱۳، در سایت آریانی دوباره به نشر رسید و من پاسخی بدان دادم و اینک میخوام همان پاسخ را به ولی احمدنوری نیز بدهم:

## " گور خونین شهیدان بتو آواز دهد" که چها رفته ز بیداد براین مظلومان؟

«من از بازماندگان نسلی هستم که در دههٔ دموکراسی رشد یافتند و به ثمر نشستند. نسلی که در سرنوشت سیاسی کشور در چهاردهه اخیر، هم در دگرگونی نظام های سیاسی و هم در فراهم کردن زمینه های تجاوز بیگانگان برون وطن، هم در دفاع از میهن و معتقدات دینی خویش و هم در جنگ های قدرت طلبی و ویرانگریهای تباهن کشور در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته نقش موثری بازی کردند. من به نسلی تحصیل کرده و سبق خوانده، استبداد زده و تشنهٔ تحول و آزادی بیان و مطبوعات دههٔ دموکراسی نظام شاهی تعلق دارم که شاهد تغییرات و تحولات سیاسی و نظامی و فرهنگی اغلب تراژیک و غم انگیز کشور و مردم خود بوده ام، پس آنچه میگویم و مینویسم از چشم دید خود میگویم. در دههٔ دموکراسی که بازار حزب و حزب سازی و تبلیغات ایدئولوژی های وارداتی چپ و راست خوب گرم بود، هر حزب و هر گروه سیاسی برای شکار کردن نسل مکتب رفته و سبق خوانده دام گسترده بود و تلاش میکرد تا هر جوان و هر درس خوانده مستعد را جلب و شکار کند. برخی از سران و رهبران این احزاب مثل هنرمندان ماهر با نواختن تولهٔ سیاست و سردادن آهنگ سرنگونی رژیم سلطنتی در کشور، و استقرار نظام عادلانه اسلامی یا سوسیالیستی بجای نظام کهنه شاهی، جوانان پاک دل و خوش باور را بدام می انداختند و شکار سخنان آتشین و احساساتی خود مینمودند و در روزهای خاص آنها را برای تظاهرات به جاده ها و خیابانهای شهر کابل و سایر شهرها میکشاندند تا شعار دهند که: "مرگ بر رژیم فاسد و استبدادی شاهی!" یا «مرگ بر ارتجاع، مرگ بر شاه و مرگ بر سلطنت طلبان!" و غیره و غیره.

یکی از گروه های سیاسی که در دهه دموکراسی بیشتر دست به تظاهرات میزد، و اعمال حکومت را مورد انتقادهای شدید قرار میداد، گروهی بود بنام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که از خط فکری مسکو پیروی مینمود. دومین گروه دست چپی موسوم به شعله جاوید بود که اعمال و کردار حکومت و نیز حرکات و فعالیت های حزب دموکراتیک خلق را شدیداً انتقاد میکرد. این گروه را پیروان (خط فکری مانوتسه تونگ) تشکیل میدادند. گروه سومی که مخالف هر دو گروه دست چپی بود، گروه معروف به "اخوانی ها" بود که تحت رهبری برهان الدین ربانی و دیگر استادان فاکولتهٔ شرعیات در کابل فعالیت داشتند و نه تنها حکومت و رژیم شاهی را محکوم میکردند، بلکه برگروه های دست چپی (خلقی، پرچمی، شعله نی) نیز بشدت می تاختند و مشی سیاسی و ایدئولوژیک آنها را محکوم مینمودند. البته گروه های سیاسی دیگری چون افغان ملت، صدای عوام، وحدتی، اتحاد ملی، سلطنت طلب و غیره نیز وجود داشتند، اما از لحاظ تاثیرگذاری بر جوانان مکتب رو به پای سه گروه سیاسی فوق الذکر نمیرسیدند.

در مجموع شعار تمامی احزاب سیاسی، چه خلقی، چه پرچمی، چه شعله نی، چه اخوانی، در روزهای تظاهرات همانا، نابودید رژیم استبدادی شاهی و مرگ بر شاه و شاهی طلبان بود! بنابراین میتوان گفت که هریک از اعضای این احزاب بدون تردید در دوران حیات سیاسی خود بارها گفته اند که: مرگ بر شاه! یا مرگ بر رژیم استبدادی شاهی!

اعتراف به اشتباهات خود، و کمی و کاستی در فهم ادارهٔ مملکت و اعمال قدرت سیاسی در افغانستان، خیلی شهامت و مردانگی میخواد. تا هنوز من شاهد چنین شهامت و مردانگی از سوی هیچ رهبر سیاسی یا فعال سیاسی در چهاردهه اخیر در افغانستان نبوده ام. بخاطر دارم آن عده از تحصیل یافتگان و پوهنتون رفتگان که فریب لفاظیها و وعده های میان تهی رهبران و فعالین حزبی را نمیخوردند، بابرچسپ زدن کلماتی چون: مرتجع، وابسته به دربار، جاسوس و غیره تحقیر و تعجیز میشدند. من بارها چنین تحقیر و توهین هایی را از سوی حزبیان مست از بادهٔ ایدئولوژی

های "وارداتی" بجان خریده ام ولی هرگز آرزوی عضویت حزب وداشتن کارت سرخ یا زرد ویا سبز هیچ گروهی را بدل راه نداده ام. اما در روزهای سخت خطرناک، آنگاهی که خطریات من و خانواده مرا تهدید میکرد، چاره ای جز تمکین به دستایر حزب برسر اقتدار نداشته ام. ونتیجه این دور اندیشی سبب گردید تا حیات خود و خانواده ام را از مرگ حتمی نجات بدهم و بعدتر خدمات ناچیزم را به مردم کشور با نگاشتن چهل کتاب تاریخی و جامعه شناسی عرضه کنم. این کتابها اکنون در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین قابل دسترسی می باشند.

هرچند عضویت در حزبی مثلاً خلق یا پرچم وشعله ویا افغان ملت وغیره در ذات خود کدام جرم وگناه شمرده نمیشود، واین اعمال وکردار انسان است که میتواند ملاک قضاوت قرار بگیرد واز روی این اعمال میتوان کسی را مجرم ویا بری الذمه پنداشت. با سرفرازی میتوانم اعلام کنم که من نه عضو حزب خلق وپرچم بوده ام و نه عضو اخوان و نه عضوشعله و نه افغان ملت وغیره و نه دستم بخون هموطنانم رنگین است.

تلاش های مذبوحانه دشمنانم که میخواهند نشان بدهند که در زمان اقتدار حزب دموکراتیک خلق من در روزنامه های آنزمان کابل مقاله مینوشتم، پس ممکن است عضویت حزب برسر اقتدار را داشته ام، تلاش بیهوده ای بیش نیست زیرا که حزب برسر اقتدار بخصوص در دوران اقتدار حفیظ الله امین میتوانست به هر نویسنده غیر حزبی دستور بدهد که چنین یا چنان بنویسد، و آن نویسنده اگر چنانکه خواست حزب برسر اقتدار بود مینوشت، گویا که سند مرگ خود را بدست خود نوشته بود، بنابراین مرحوم حبیبی و مرحوم رشتیا، و مرحوم داکتر جاوید وغیره ذوات صاحب قلم غیر حزبی که در آن زمان در کابل بودند، خواهی نخواهی مقاله وتبصره مینویشتند و در نشرات آن زمان به چاپ میرسانند، واین هرگز به معنی آن نیست که آنها عضو حزب دموکراتیک خلق بودند، اما چاره ای جز نوشتن مطابق با پالیسی نشراتی رژیم نداشتند. من هم در دوسال اول کودتای ثور دو مقاله وسه درامه بدستور بزرگان حزبی نوشته ام ویا نوشتن همین مقالات، که در هیچیک آنها سجده به رهبر فرازنه یا رفیق کبیر گفته نشده، حیات خود وفرزندانم را بازخریده ام.

آیا کاربردی کرده ام که زنده مانده ام وسپس چهل کتاب خورد وبزرگ تحقیقی به جامعه عقب مانده افغانی تقدیم داشته ام؟ آیا اگر آن مقالات را نمی نوشتم وبالنتیجه گرفتار "اکسا یا خاد" میشدم ودر زیر شکنجه ها نابود میگرددیم، کار بجانی کرده می بودم؟ من فکر میکنم که کار بجا این بود که با نوشتن چند مقاله حیات خود و خانواده ام را نجات بدهم، همانگونه که دیگر فرهنگیان کشور برای نجات حیات خود و خانواده خود فرار از وطن را برقرار در وطن ترجیح دادند واز کشور بدر رفتند.

من که **مثل ولی احمدنوری صاحب فروشگاه موترهای بنز نبودم تا هرچه زودتر با میلوونها دالر کشور را ترک کنم**، توان پرداخت حتی یک ماه کرایه خانه وخرج اولادها خود را نیز نداشت، وبنابریان برای نجات خود و خانواده ام ماندن در وطن را با تمام دشواریها و ناگواریهای مناسب تر تشخیص دادم تا آنکه با مساعد شدن شرایط مثل سایر هموطنان از وطن فرار کردم، و خود و خانواده ام را به ساحل امن اروپا رساندم.

من مدت ده سال تمام در اکادمی علوم افغانستان کار کرده ام و اگر عضویت حزب برسر اقتدار را میداشتم، سلیمان لایق رئیس اکادمی علوم وداکتر کبیر رنجبر معاون علمی اکادمی علوم حتماً مرا با کلمه رفیق خطاب میکردند که هرگز یاد نکرده اند وعلاوه براینها داکتر اکرم عثمان امر انستیتوت تاریخ وحقوق وعلوم سیاسی که من عضو مسلکی آن شعبه بودم شهادت میدهند که من عضو هیچ حزبی نبوده ام. امیدوارم کتاب «کودتای ثور وپیامدهای آن در افغانستان» من که در سال ۱۹۹۶ درسویدن وبعد درپاکستان به چاپ رسیده است، سوز وگداز مرا در فضای مختنق حاکمیت حزب دموکراتیک خلق وسپس در هوای وحشت ودهشت وغارت وتجاوز در دولت اسلامی ربانی وشرکای جهادی اش توجیه وتفسیر کرده بتواند.

به هر حال، سخن برسر شعار نابودی رژیم شاهی از سوی احزاب متذکره بود که بالاخره طومار نظام شاهی توسط احزاب فوق الذکر در هم پیچیده نشد، بلکه توسط داودخان پسر عموی شاه در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش در هم پیچیده شد وبجای آن نظام جمهوری افغانستان استقرار یافت و آن نظام هرچند با یک کودتای سپید به پیروزی رسید، ولی از برخی جهات فرق چندانی با نظام شاهی نداشت. کشور از امنیت وثبات سیاسی برخوردار بود وامید آن میرفت که افغانستان بتدریج از عقب ماندگی قرون نجات یابد و مردم آن از آرامش وخودکفائی بهره مند شوند، اما با صاعقه مرگبار و خونین کودتای ثور آن همه امیدها بریاد رفت وکشور ومردم ما در مسیر خون وآتش وتجاوز قرار گرفت که از هفتم ثور ۱۳۵۷ تا همین امروز، همواره خون مردم افغانستان بزمین ریختانده میشود و اگر آن همه خونها در یک

جوی قرار داده میشد، بدون تردید شطی را میساخت که کشتی ها میتوانستند در آن گذرکنند ولی افسوس که خون افغانها بی ارزش شده و "دادخواهی یا داد ستانی" نیست که داد مظلومان وشهیدان افغان را از بیدادگان لمیده برکسی های قدرت بگیرد!

به امید آمدن آن روزی که مجرمین جنگی وجنایت کاران وهرکه دستش به خون مردم آلوده است به پای میز عدالت قرارده شوند و محاکمه گردند.پایان»(سایت آریائی، آرشیف مقالات سیاسی ۱۳۹۲، مقاله «گورخونین شهیدان بتو آوازدهد»مورخ ۹/۱۱/۲۰۱۳) این مقاله در آرشیف مقالاتم در افغان جرمن، در شماره ۴۲۹ قابل دریافت است.

پایان ۲۰۱۶/۵/۲۱